

تحول در علوم انسانی چستی، چرایی و چگونگی

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری

نبردی تاریخی بین حق و باطل بوده، هست و خواهد بود. نبرد امروزی انقلاب اسلامی و تمدن سکولاری، مصداقی از این درگیری است. تنش های اخیر انتخاباتی، بروز درگیری بین عقلانیت سکولار و عقلانیت دینی بود.

انقلاب اسلامی در جبهه سیاسی و جبهه فرهنگ عمومی، پیروزی های بزرگی به دست آورده است؛ اما در فرهنگ تخصصی هنوز در آغاز راه است و باید دگرگونی نظام مند و استقلال فرهنگی در این عرصه را نیز پی گیری کند. ایجاد تحول در علوم انسانی در امتداد انقلاب فرهنگی است و نقطه آغازین خوبی برای این حرکت است. برای رسیدن به این مهم، حوزه و بویژه دانشگاه باید مولد باشند؛ چون مکتبی که نتواند معادله تغییر تولید کند، حکومت را به مکتبی می سپارد که معادله دارد و در نتیجه ارزش های آن را در عمل می پذیرد.

سه احتمال در علوم انسانی - اسلامی وجود دارد:

ترکیب تجربه قطعی با وحی قطعی؛

تفکیک علوم انسانی - اسلامی و غربی در حوزه تئوری های بنیادین؛

نگاه نظام گرا؛ در علوم انسانی

استاد میرباقری در این سخنرانی احتمال سوم را برگزیده اند. همچنین به راهکارها و چگونگی ایجاد تحول اشاره کرده اند که شامل: ایجاد نهضت نقد، تولید نرم افزار در روش نقد و تعیین شاخص های اسلامیت است.



راهبردی جامعه بشری را در برابر نظام استکباری و به سوی تحقق عدالت بر عهده گیرد.

این انقلاب برای دستیابی به آرمان‌های خود، ابتدا اصلی‌ترین رکن نظام اجتماعی را هدف قرار داده و با به سقوط کشاندن رژیم ستمشاهی به اصلاح ساختارهای فاسد سیاسی دست زد؛ و فلسفه قدرت و مدل حکومت و مدیریت را از نو، و متفاوت از دموکراسی غربی و نظام‌های استبدادی تعریف کرد و الگوی مشارکت اجتماعی را تغییر داد. پس از اصلاح ساختارهای سیاسی که به شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی ایران و نظام بدیع «مردم‌سالاری دینی» انجامید، نوبت به گام دوم انقلاب یعنی نشر و گسترش فرهنگ اسلامی در سطح «ملی، منطقه‌ای و جهانی» رسید. انقلاب اسلامی در بخش سیاسی و در بخش «فرهنگ عمومی» شاهد پیروزی‌های شگرف و چشمگیری بوده است که از آن نمونه می‌توان به صدور پیام انقلاب اسلامی به اقصی نقاط جهان و شکل‌گیری رویش‌های عظیم به تاسی از انقلاب، در مصر و تونس و ... منزوی نمودن قدرت‌های مستکبر

در بدنه ملت‌ها، ترویج اسلام محمدی (ص) و تعریف سعادت اجتماعی مبتنی بر دین، تبلیغ معنویت و اخلاق الهی، تقبیح ظلم‌پذیری و وابستگی به ابرقدرت‌ها، ایجاد روحیه خودباوری و مقاومت، جهش‌های بزرگ در عرصه بومی‌سازی فناوری‌ها، ایجاد شوق در علم‌آموزی و دانش‌افزایی، و ... اشاره کرد.



اما با این وصف، تحول فرهنگی هنوز در آغاز راه است و انقلاب ما هنوز دگرگونی همه‌جانبه‌ای در عرصه فرهنگ تخصصی و علوم انسانی و اجتماعی و سایر بخش‌ها صورت نداده است و همان ادبیات و فرمول‌های علمی و فرهنگی متداول را که عمدتاً برآمده از تمدن مادی غرب است به رسمیت می‌شناسد، و با آن، به ساماندهی و اداره جامعه انقلابی می‌پردازد. همین امر، تعارض و تناقض میان آرمان‌ها و ادبیات سیاسی انقلاب اسلامی با علوم و تئوری‌های نظری و کاربردی غربی را بارز کرده و شکاف نظری و گهگاه عملی عمیقی را در متن جامعه انقلابی پدید آورده است.

این چالش و تقابل، که نوعی ناسازگاری میان اهداف انقلاب اسلامی با چارچوب‌ها و ساختارهای فکری بیگانه است، از همان آغاز مورد توجه بنیانگذار فرزانه جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) قرار داشت، به طوری که ایشان موضوع انقلاب همه‌جانبه فرهنگی را با بیانی عمیق و استراتژیک خطاب به مسئولان و اندیشمندان طرح فرمودند:

«در باره فرهنگ هر چه گفته شود کم است. می‌دانید و می‌دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان‌ها و مقامات آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند، و به استقلال و آزادی ملت از قیود شیطانی عقیده

تحول در علوم انسانی از ارکان انقلاب فرهنگی به شمار می‌آید که بدون آن نمی‌توان امیدى به تحقق تمدن نوین اسلامی داشت.

۱- انقلاب اسلامی در سه گام (سیاسی، فرهنگی و اقتصادی)

تاریخ بشریت همواره صحنه درگیری جبهه حق با جبهه باطل بوده است؛ به نحوی که تاریخ بشر را می‌توان تاریخ صف‌آرایی و درگیری این دو جبهه دانست و رشد و تکامل جوامع گوناگون را نیز بر محور همین نبرد تاریخی، تحلیل و تفسیر کرد. تاریخ بشر، خط جدا شدن دنیاپرستان از خداپرستان، و نیز خط تغییر و تکامل روش‌ها، نسخه‌ها و ابزارهایی بوده است که هر یک از طرفین برای مدیریت بشر آماده کرده‌اند که تئوری‌های نظری، علوم گوناگون و فنون مورد نیاز برای پیشبرد اهداف و جهت‌گیری‌های تاریخی را نیز شامل می‌شود.

فرهنگ و تمدن غرب را باید نمونه پیچیده و بسط‌یافته جبهه باطل دانست که با همه توان و در گسترده‌ترین شکل، به

جنگ عالم غیب و آموزه‌های وحیانی

آمده است. این تمدن، با حذف دین از صحنه زندگی اجتماعی، «عقل جمعی خودبنیاد» را به عنوان تکیه‌گاهی برای تسخیر انسان و طبیعت برگزید؛ و تولید علم و تکنولوژی و نیز مهندسی توسعه اجتماعی را مبتنی بر آن انجام داد؛ و با شتاب زایدالوصفی، دنیای مدرن و پس از آن را ساخته

و پرداخته کرد. اما از آن‌جا که «بهره‌وری مادی افزون‌تر»، مبنای اصلی جهان‌نگری غربی را تشکیل می‌دهد، طبیعی است که اخلاق و معنویت به عنوان «ابزاری» در اختیار بهره‌وری مادی قرار گیرد و بلکه بالاتر از آن، مکاتب اخلاقی جدیدی بنیان گذارده شود که در خدمت فن‌سالاری مادی و لذت‌جویی حداکثری قرار گیرد. لذا به موازات ارتقاء قدرت تسخیر انسان، انحطاط اخلاقی و معنوی او نیز با همان سرعت شدت یافت، که همین امر، چالش‌های رو به تزایدی را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی فراروی غرب ایجاد کرده است.

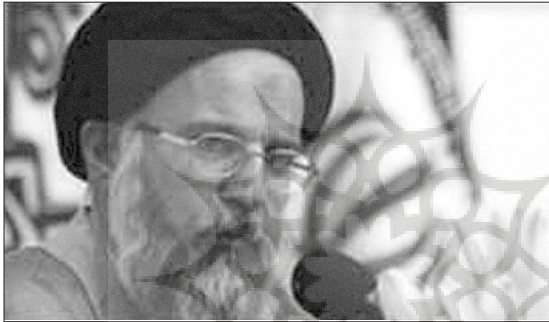
اما در طرف مقابل، سیر متفاوتی در جریان بود. حرکت جبهه حق از اعماق روح الهی انسان و مبتنی بر آرمان بسط صفات حمیده، و با اتکاء به حکمت، معنویت و عدالت آغاز شد و با ستیز با زر و زور و تزویر، مقاطع و مراحل تاریخی را پشت سر گذاشت. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ مرحله بلوغ و نقطه عطف دیگری در تقابل جریان تاریخی حق و باطل بود. انقلاب اسلامی و تحقق نظام جمهوری اسلامی، خیزش بزرگ معنوی در مقیاس جهانی، و نقطه تلاقی جریان تکامل تاریخ با تحولات اجتماعی ایران بود. انقلاب اسلامی از متن ارزش‌های الهی برآمد و تحقق تمدن دینی را هدف گرفت تا اخلاق و معنویت را در کنار معرفت و عقلانیت بنشانند و مدیریت

فرهنگ و تمدن غرب را باید نمونه پیچیده و بسط‌یافته جبهه باطل دانست که با همه توان و در گسترده‌ترین شکل، به جنگ عالم غیب و آموزه‌های وحیانی آمده است. این تمدن، با حذف دین از صحنه زندگی اجتماعی، «عقل جمعی خودبنیاد» را به عنوان تکیه‌گاهی برای تسخیر انسان و طبیعت برگزید.

سکولار خط بطلان بکشیم که مسیر دوم، راه طرفداران انقلاب اسلامی است. تأکید رهبر معظم انقلاب (مد ظله) بر ضرورت مولد بودن حوزه و دانشگاه به همین جهت است؛ تا دانشگاه و محافل دینی مولد نشوند، نمی‌توانند فرهنگ را به طرف علوم دینی تغییر جهت دهند. بنابراین گام دوم انقلاب این است که مفاهیم بنیادین حوزه، و دانشگاه تکامل یابند.

بعد از آغاز این انقلاب فرهنگی، اندیشه، و تفقه ما به عرصه‌ای می‌رسد که می‌توان برای حکومت استنباط کرد. «نظام»، حکمت حکومتی، عرفان اجتماعی و فقه حکومت می‌خواهد. فلسفه‌ای که کاری به کنترل عینیت نداشته باشد، مناسبات و تنظیمات اجتماعی را به رقیب واگذار می‌کند. باید اخلاق اجتماعی، اخلاق سازمانی، عرفان سازمانی، فقه حکومتی و فقه اداری با روش متقن و براساس وحی به دست آید. با رساله عملیه که عمدتاً بیان مناسک

عبادی فردی است و در جای خود هم لازم، محترم و مقدس است، نمی‌توان رفتار حکومت را قاعده‌مند کرد. حوزه باید بدون انفعال وارد این فضاها شود. البته منظور این نیست که علوم غربی در حوزه رواج یابد و با معرفت‌های حسی، معرفت‌های دینی ساماندهی



شود! بلکه باید منطق دینی و معرفت‌های دینی تکامل یابد تا معرفت دینی، محور منظومه معارف دیگر شود. جامعه اسلامی باید بر محور توسعه ایمان و نه بر محور توسعه اخلاق مادی تکامل پیدا کند؛ و این مخالف نظریه غربگرایی است که می‌گوید تکامل اخلاق مادی، موجب توسعه نیاز مادی است و آن هم توسعه تحقیقات، علوم و فناوری خاصی را به دنبال خواهد داشت که بر توسعه معرفت دینی حاکم است.

اما حقیقت این است که توسعه اخلاق فرهنگی مبتنی بر ایمان، ظرفیت منطق و روش تحقیق و استنباط را رشد می‌دهد و تکامل ظرفیت منطق، توسعه معرفت دینی می‌آورد و توسعه معرفت دینی مبنای منظومه دیگر معارف می‌شود که با اصالت دادن به آن، علم می‌تواند از سکولاریزم بیرون بیاید و پیش‌فرض‌ها و روش‌های آن تغییر کند. بر این اساس، بعد از آن که انقلاب فرهنگی محقق شد، انقلاب صنعتی اتفاق می‌افتد و در نتیجه تکنولوژی و فناوری و محصولات هم تغییر می‌کند. انقلاب اسلامی چنین ظرفیتی را دارد و علی‌رغم تصور مخالفان در چنبره جهانی‌سازی لیبرال‌دموکراسی گرفتار نخواهد شد. پتانسیلی که انقلاب اسلامی در دنیا ایجاد کرده است، قدرتی است که می‌تواند منتهی به انقلاب فرهنگی و اقتصادی شود.

خلف صالح امام راحل (مد ظله) مقام معظم رهبری (مد ظله) نیز از بدو تصدی مسؤولیت رهبری، به بیان‌های گوناگون در اهمیت تولید علم و فرهنگ دینی و خطر جنگ نرم دشمنان انقلاب

داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته‌های ارزنده آن پایبند باشد، دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند، و همه را خواهی‌نخواهی به انحراف کشاند و نسل آتیه را آن چنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و بر کشور خود، آن آورد که در طول ستم‌شاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمد»^{۱۱}

لذا به نظر ایشان: «خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی - ملی، و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور، آن چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن، سالیان دراز باید زحمات کشید و با نفوذ عمیق و ریشه‌دار غرب مبارزه کرد»^{۱۲}

در واقع، ایجاد ساختار

جدید حکومتی و تغییر در انگیزش اجتماعی مبتنی بر دین، تنها اولین گام در مسیر تأسیس تمدن الهی است و حتماً در گام بعد، باید انقلاب فرهنگی متناسب با انقلاب سیاسی را سامان داد تا از رهگذر اصلاح و تحول در ساختارهای فرهنگی جامعه، هم بنیان‌های

سیاسی و انگیزشی انقلاب اسلامی تثبیت گردد و هم نرم‌افزارهای انقلاب اقتصادی و صنعتی به عنوان گام سوم انقلاب اسلامی تولید شود. بنابراین، پروژه انقلاب فرهنگی در نهایت باید به عنوان مکانیزم و سازوکاری در راستای تولید علوم و نرم‌افزارهای دینی، برای مهندسی نظام اجتماعی و دستیابی به تمدن نمونه اسلامی ارزیابی گردد. انقلاب فرهنگی نوعی ساختار شکنی فرهنگی است که می‌تواند «موانع علمی» پیش روی عینیت یافتن آرمان‌های انقلاب را از میان بردارد، و مجاری نفوذ اندیشه مادی غربی در فرهنگ عمومی و تخصصی جامعه را سد کند و زمینه حضور و مشارکت اجتماعی را در مقیاس بالاتر از ساختارهای تئوریک موجود فراهم آورد.

به عبارت دیگر، انقلاب سه وجه دارد: فرهنگی، سیاسی و اقتصادی. انقلاب اسلامی در وجه سیاسی به پیروزی رسیده است و چالش دنیای اسلام با غرب به نفع انقلاب سیاسی جهانی اسلام در جریان بوده است؛ ولی انقلاب در دو بعد دیگر باید تکامل یابد. امروزه انقلاب فرهنگی در حوزه و دانشگاه درک شده و طرفداران فراوانی دارد؛ چون تعارض فرهنگ مدرنیته و آرمان‌های اسلامی آشکار شده است. در شرایط درک این تعارض، دو راه قابل تصور است: یکی این که از این ایده که اسلام در حوزه عدالت اجتماعی و در مقیاس جهانی حرف دارد، دست برداریم و توبه‌نامه تنظیم کنیم (همان گونه که برخی از طرفداران مدرنیته اسلامی نوشتند!) یا این که بر روی تمدن

باید انقلاب فرهنگی متناسب با انقلاب سیاسی را سامان داد تا از رهگذر اصلاح و تحول در ساختارهای فرهنگی جامعه، هم بنیان‌های سیاسی و انگیزشی انقلاب اسلامی تثبیت گردد و هم نرم‌افزارهای انقلاب اقتصادی و صنعتی به عنوان گام سوم انقلاب اسلامی تولید شود.

الگوی رایج در علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد بر وضعیت جامعه اسلامی و انقلابی بودند تا با پیگیری مبارزه نرم و تضعیف موقعیت دین، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را از محتوای حقیقی خود، عاری و تهی نمایند و به سمت انفعال، سازش و انطباق با غرب بکشانند؛ غافل از این که پایه‌های انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه بر قلوب مردم استوار است و در اعتقادات آنها ریشه دارد. در سال‌های گذشته و در حوادث اخیر، علوم انسانی غربی به مانند «تنگه احد» فرهنگی و جنگ‌افزار صحنه نبرد نرم عمل کرد و باعث نفوذ فکری و سیاسی دشمن به درون جبهه انقلاب اسلامی و بحران‌سازی گردید. لذا ماهیت بحران‌زای علوم انسانی غربی در جامعه اسلامی موجب می‌شود فرآورده‌های آن در میان‌مدت و درازمدت، به عنوان تهدیدهای امنیتی برای نظام جمهوری اسلامی تلقی شود.

البته تمدن غیردینی غرب در حوزه علوم انسانی مادی پیشرفت داشته و کوشیده است تا ساختارها و مقررات اداره جامعه بشری را بر آن پایه ساخته و تنظیم کند و در نهایت، نظام لیبرال‌دموکراسی را به مثابه حکومت آرمانی در سطح بین‌المللی و جهانی بر ملت‌ها تحمیل نماید؛ هر چند که عملاً آرمان‌های ادعا شده در غرب همچون عدالت اجتماعی، امنیت و آزادی، همچنان بعید و دور از دسترس است و معضلات پیچیده و گسترده سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در درون این تمدن، عنقریب آن را از درون متلاشی می‌سازد. در این شرایط، و با توجه به آثار سوء آنگاه به علوم انسانی غربی در فرآیند حرکت تکاملی انقلاب اسلامی و محدودیت‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این علوم، باید نسبت به نوآوری، فرآوری و تحقیق جدی در مفاهیم، قواعد و چارچوب‌های این علوم همت گماشت و با تکیه بر عقلانیت دین‌محور و بهره‌گیری متقن از معارف کامل و جامع قرآن مجید و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و تجربه منسجم، مبانی و مسایل علمی همچون اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و ... را از نو صورت‌بندی کرد. که اگر چنین نشود ناگزیر باید به همین وضعیت فرسایشی رضایت داده و التزام عملی به حکومت کفر را پذیرا شویم! دقت در این بیان استاد سید منیرالدین حسینی شیرازی^(۳) ارزشمند است که:

«هر دینی که نتواند «معادله» تولید کند باید بپذیرد که مکتبی «حکومت» کند که معادله دارد چون حکومت عینی به دست کسی است که معادله‌ها در دست اوست! به بیان دیگر، شما به «ارزش»‌هایی ملزم می‌شوید، ولی در «مقام عمل» نمی‌توانید به آنها ملتزم باشید و وقتی در مقام عمل التزام به آنها نداشتید و در نتیجه، عمل جامعه به دست معادلات دیگری سپرده شد، آرام‌آرام، شما نیز در آن معادلات و الگوها منحل خواهید شد و به سمت ارزش‌های دیگری میل پیدا خواهید کرد»^(۴)

بر این اساس، تولید علوم انسانی اسلامی که به جای علوم انسانی غربی بشینند از اهمیتی والا در فرآیند انقلاب فرهنگی و توسعه و تعالی حکومت دینی برخوردار است.

اسلامی سخن گفته و نخبگان حوزوی، دانشگاهی و حکومتی را به تفکر و اقدام در این زمینه فراخوانده‌اند. طرح صریح و جدی موضوعات و عناوینی چون «تهاجم فرهنگی»، «شبیه‌خون فرهنگی»، «اسلامی شدن دانشگاه‌ها»، «ناتوی فرهنگی»، «جنبش نرم‌افزاری»، «کرسی‌های نقد و نظریه‌پردازی»، «مهندسی فرهنگی کشور»، «پیوست فرهنگی»، «مدیریت تحول»، «نقشه جامع علمی کشور» و ... در طول دو دهه گذشته، از عنایت خاص ایشان به زوایای گوناگون جنگ نرم بین انقلاب اسلامی و فرهنگ غرب، و شئون و الزامات مختلف جهت‌گیری انقلاب اسلامی به سوی تمدن متعالی اسلامی حکایت می‌کند.

۲- تحول در علوم انسانی، امتداد انقلاب فرهنگی

در این میان، ایجاد تغییر در علوم انسانی متعارف، که چتر خود را بر همه ابعاد و اجزاء زندگی بشر گسترده است، و پایه توسعه تمدن غربی شمرده می‌شود، از محورهای مهم انقلاب همه‌سویه فرهنگی در حیطه انقلاب اسلامی است. علوم انسانی رایج، بر پایه تعاریف و نگرش مادی و زمینی از رابطه انسان و جهان فرمول‌بندی شده‌اند که احاطه و یا درک روشنی از مخلوقیت، مفطوریت و مربوبیت همه ابعاد وجودی انسان و جهان ندارند و به وضوح، با رویکرد توحیدمحور در زمینه رابطه انسان، جهان، و خداوند متعال ناهماهنگ و ناسازگارند. بیان مبارک مقام معظم رهبری (مد ظله) در دیدار با دانشگاهیان ناظر بر همین معناست:

«بسیاری از علوم انسانی مبتنی بر فلسفه‌هایی است که مبانی آنها مادگرایی و بی‌اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی است و آموزش این علوم موجب بی‌اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی می‌شود و آموزش این علوم انسانی در دانشگاهها منجر به ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی خواهد شد»^(۵)

در واقع، ظرفیت عقلانیت اجتماعی، عامل اصلی در تولید و توسعه علوم انسانی است که این عقلانیت، به جهت‌گیری‌ها، جهان‌بینی و نظام ارزشی حاکم بر جامعه رجوع می‌کند. علوم انسانی موجود، از عقلانیت خودبنیاد، نیاززده و منقطع از وحی نشأت می‌گیرد که زائیده گرایش‌های اومانستی است. بر همین اساس، و به جهت تقابل فرهنگ انقلاب اسلامی با فرهنگ مادی غرب، چنان‌چه علوم انسانی غربی در ذهن جوانان مسلمان نقش بندد و همچون «وحي منزل» تقدیس و ستایش شود و مبدأ و منشأ برنامه‌ریزی برای کشور قرار گیرد، بحران‌های عمیق اجتماعی پدید می‌آورد و راهبردهای توسعه انقلاب اسلامی را با تهدید مواجه خواهد کرد. حوادثی که با عنوان «براندازی نرم»، پس از برگزاری دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به وقوع پیوست، عمدتاً ظهور و بروز همین تهدید و ناهنجاری در قالب‌های سیاسی و انتخاباتی بود. در این ماجرا و ماجراهای مشابه، جریان‌های مفتون علوم انسانی غربی که ذهن خود را با تئوری‌ها و فرمول‌های مادی آرایش داده‌اند مترصد تطبیق

حقیقت این است که توسعه اخلاق فرهنگی مبتنی بر ایمان، ظرفیت منطق و روش تحقیق و استنباط را رشد می‌دهد و تکامل ظرفیت منطق، توسعه معرفت دینی می‌آورد و توسعه معرفت دینی مبنای منظومه دیگر معارف می‌شود که با اصالت دادن به آن، علم می‌تواند از سکولاریزم بیرون بیاید و پیش‌فرض‌ها و روش‌های آن تغییر کند.

۳- طرح سه احتمال در باب علوم انسانی اسلامی

درباره علوم انسانی اسلامی سه احتمال قابل ارائه است که به طرح و ارزیابی آنها می‌پردازیم.

۱/۳- ترکیب «تجربه قطعی» و «وحی قطعی»، راه رسیدن به علوم انسانی اسلامی

احتمال نخست، نظریه «ترکیبی» است. از این منظر، برای بنای علوم انسانی اسلامی باید از دو عنصر کمک گرفت: «وحی قطعی» و «عقل قطعی». وحی قطعی آن است که دارای علت صدور، دلالت و جهت صدور قطعی باشد و عقل قطعی نیز همان است که بر بديهيات اوليه تکیه می‌کند و غیر اینها هم «وحی ظنی» و «عقل ظنی» هستند. از این منظر، اگر بخواهیم به علوم انسانی اسلامی برسیم باید ترکیبی از «وحی قطعی» و «عقل قطعی» به وجود آوریم و اگر بین ظنی‌ها با قطعی‌ها نیز تعارضی پیدا شد واضح است که امر «قطعی» ترجیح خواهد داشت؛ زیرا تعارض بین عقل قطعی و وحی قطعی محال است، پس اگر تعارضی بین عقل و وحی به وجود آمد هر جا که قطعی بود، «قطعی» را بر «ظنی» ترجیح می‌دهیم؛ چرا که ادله ظنی همواره در طول ادله قطعی واقع است نه در عرض آن، و چون در عرض آن نیست توان معارضه را نیز نخواهد داشت؛ چون معارضه تنها در صورت هم عرض بودن دو دلیل است.^{۱۵} بر این اساس در عمل عمده علوم تجربی و حتی بخش تجربی علوم انسانی قطعی تلقی می‌شود و هم عرض وحی احترام می‌یابد.

به نظر می‌رسد این احتمال ناشی از کم‌توجهی به ابعاد علوم روز است. علوم موجود مدعی هستند که کالای جانشین «دین» را به تمام معنا تحویل داده‌اند و ادعایشان این است که ما متکفل تعریف و تبیین «سعادت بشر» در همه عرصه‌ها هستیم نه در یک عرصه. در مسایلی هم که مطرح می‌کنند صحبتی از «ظنی» بودن نیست بلکه مدعی هستند همه این امور «قطعی»، یا «غیرقابل اجتناب» (البته مبتنی بر منطق خودشان) است! و فقط این علوم، قدرت توسعه انگیزه بشر را دارا هستند، و مدعی‌اند این ادعا را در عمل نیز اثبات کرده‌اند! در تجربه آنها «انسان» برای همین دنیاپرستی که از نگاه علمای اسلامی «بد» تلقی می‌شود، به خوبی تلاش می‌کند و حاصل این تلاش هم به وجود آمدن قدرت اقتصادی است و نتیجه این قدرت نیز غلبه بر کسانی است که چنین قدرتی را نمی‌پذیرند! در نظر آنها در نهایت اخلاق مادی «حاکم» می‌شود و وقتی هم که غلبه یافت دیگر سخن از این که دیگران هم دارای امری قطعی هستند، بی‌معناست! چون آنها در خانه‌های دیگران و از جمله مسلمین نفوذ کرده‌اند و به تغییر روابط و سازو کارها خواهند پرداخت! در واقع، ما در فضای ریاضی، یا فلسفی محض زندگی نمی‌کنیم! صاحبان نظریه‌های علوم جدید مدعی هستند که ما توسعه مدیریت را به دست گرفته‌ایم و دیگران هم نمی‌توانند از ابزار ما به صورت مجزا استفاده کنند چون ابزارهای ما منسجم و هماهنگ هستند و به همین علت، کاربرد عینی و عملی دارند.

آنها مدعی‌اند: «در عینیت، قدرت تکنولوژی در دست ما است». اگر آنها، از «بحران در علوم انسانی» سخن می‌گویند به معنای «هدف‌های مرحله‌ای» است و نه «جهت‌های آرمانی». در واقع آنها می‌گویند: «ما در جهت‌های آرمانی شکست نخورده‌ایم بلکه هر آن در حال پیشرفت هستیم». لذا معتقدند نظریه‌ای که عدالت اجتماعی را به نحو دیگری تعریف می‌کند شکست خورده است. آنها معنای عدالت اجتماعی را چیزی می‌دانند که بشر آن را برای زندگی قبول کند و لذا این مینا را هرگز تغییر نمی‌دهند. اساساً آنها بحران در علوم انسانی را عامل تکامل علوم انسانی می‌دانند؛ و می‌گویند که وضعیت‌گرا نیستند و قدرت ارزیابی و شناسایی بحران را دارند بنابراین وقتی آنها با عینک خود نگاه می‌کنند این علوم را صحیح می‌دانند و در نهایت نمی‌پذیرند که در ذات این علوم مشکل وجود دارد.

۲/۳- تفکیک علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی غربی در حوزه تئوری‌های بنیادین

احتمال دوم نظریه «جداسازی» است. در این نظریه بر دو نکته تأکید می‌شود: اولاً بین نظام علوم اسلامی و نظام علوم معاصر، تفاوت بنیادین و ماهوی وجود دارد، ثانیاً هر نظام علمی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: «مکتب» و «علم». منظور از «مکتب»، تئوری‌ها، فرضیه‌ها، ارزش‌ها و به تعبیری اصول و مبانی بنیادین است و «علم» از قواعد تجربی، و استدلالی یا عقلی سخن می‌گوید که در همه جا مشترک است و به مکتب خاص تعلق ندارد (البته، بعضی در این احتمال فضای تجربی دو مکتب را دقیقاً یکی نمی‌دانند اما مشترکات و مشابهت‌های زیادی بین آنها قابل هستند) بر پایه این فرض، نظام علوم انسانی اسلامی به لحاظ مکتب، مبانی، ارزش‌ها و باید و نبایدها کمبودی ندارد، ولی این فضای مکتبی تجربه نشده است تا معلوم شود قوانین تجربی و عقلی موجود در جهان تا چه اندازه با این مکتب سازگار است، یا این که قوانین مکتبی کشف یا تولید شود. اگر تفکیک را به معنای تفکیک بین فرضیه‌ها، اعتقادات و مکتب با علوم بدانیم به معنای تفکیک بین تحقیقات نظری و تحقیقات میدانی و بین تئوری‌ها و معادلات خواهد بود که این تفکیک قطعاً باطل است؛ زیرا علم از یک «نظام» و سیستم برخوردار است که از مبانی و زیربناهای تا رونها کشیده می‌شود و لذا نمی‌توان چنین تفکیکی را در آن انجام داد. مسایل، قوانین و تجربیات در دل یک نظام علمی موضوعیت می‌یابد.

۳/۳- طرح نگاه نظام‌گرا در علوم انسانی اسلامی

احتمال سوم، نگاه نظام‌گرا به علوم انسانی است. بر این اساس، علوم از یک نظام واحد برخوردارند و هرگز نمی‌توان مسایل و مبانی یک علم را دو پایه‌ای کرد. «مسایل»، لوازم همان مبادی است و تهاجری بین آنها نیست. همان گونه که معادله ریاضی از تعریف اعداد جدا نیست و اساساً چنین جدا کردن معنی ندارد. در واقع، تنها وقتی امور نظام‌مند دیده نشوند این فرض جا پیدا می‌کند که از علوم غربی نیز استفاده کنیم! بر پایه «وحی» می‌توان دنیا را اداره کرد و علوم جدید انسانی را نیز بنیان گذارد. «اسلام» دارای نظریه کامل است که قدرت تعریف دوست و دشمن را دارد، و می‌تواند رهبری جبهه

تحوّل فرهنگی هنوز در آغاز راه است و انقلاب ما هنوز دگرگونی همه‌جانبه‌ای در عرصه فرهنگ تخصصی و علوم انسانی و اجتماعی و سایر بخش‌ها صورت نداده است و همان ادبیات و فرمول‌های علمی و فرهنگی متداول را که عمدتاً برآمده از تمدن مادی غرب است به رسمیت می‌شناسد، و با آن، به ساماندهی و اداره جامعه انقلابی می‌پردازد.

و نیز نقد مبانی، پیش‌فرض‌ها و اهداف آنها، موفق به بررسی و ارزیابی زیرساخت‌ها و روش‌های تحقیق که در حکم ماشین تولید علوم انسانی می‌باشند، بشود و تغییر در آن سطح را هم، زمینه‌سازی کند. ناگفته پیداست در صورتی که نقدهای علوم انسانی به روش‌های تحقیق حاکم بر این علوم سرایت نکند، به ترجمه نقدهای غربی‌ها بر علوم خودشان - که با هدف ترمیم و تکمیل آن علوم مادی صورت می‌گیرد - بسنده کرده و قادر به تولید و ارائه علوم جای‌گزین نخواهیم بود!

- تعیین شاخص‌های اسلامیت علوم انسانی

در فرآیند تحول در علوم انسانی رایج و گام نهادن در مسیر تولید این علوم، باید شاخص‌ها و معیارهای اسلامیت این علوم مشخص گردد؛ مثلاً باید آشکار شود که آیا «استناد منطقی و متدیک به منابع اسلامی»، ملاک اسلامیت یک علم است یا «کارآمدی آن در راستای رفع نیازمندی‌های جامعه اسلامی» شاخص اسلامی بودن آن است؟ و یا ملاک امر سومی است؟ اساساً تعریف «علوم انسانی اسلامی» چیست؟ و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان علوم انسانی اسلامی، علوم انسانی بومی و علوم انسانی غربی وجود دارد؟

همچنین می‌توان «ترویج هر چه بیشتر روحیه خودباوری علمی»، «کشف و آموزش مبانی بنیادی علوم انسانی با هدف زمینه‌سازی برای نقد آنها»، «اصل قرار دادن فهم‌گرایی به جای حافظه‌گرایی در نظام آموزش»، «تعریف جایگاه علوم انسانی در نقشه جامع علمی و الگوی مهندسی فرهنگی کشور»، «تشکیل حلقه‌های فقاقت و حلقه‌های کارشناسی برای تفکر هم‌آهنگ در این زمینه»، «هم‌آهنگ‌سازی شبکه‌ای نهادهای پژوهشی برای پرهیز از فعالیت‌های علمی و اجرایی موازی یا مشابه»، «هدایت پایان‌نامه‌های حوزوی و دانشگاهی به سمت گمانه‌زنی در تولید علوم انسانی جدید»، «تعریف دوره گذار، و دوری از برخورد‌های سریع و غیرقاعده‌مند با این بحث» و ... را نیز به دست‌اندرکاران امر توصیه کرد. به امید آن‌که سرداران و افسران ارشد فرهنگی حوزه و دانشگاه با تمام توان و شفافیت به میدان آیند و از کوشش و کمک در این صحنه مهم دریغ نوزند.

پی نوشت‌ها:

- ۱- صحیفه امام، جلد هفدهم، ص ۳۲۲ (۱۳۶۱/۱۱/۲۲).
- ۲- همان، جلد نوزدهم، ص ۱۱۰ (۱۳۶۳/۹/۱۹).
- ۳- پایگاه اینترنتی مقام معظم رهبری (www.khamenei.ir)، (۱۳۸۸/۶/۸).
- ۴- علامه سید منیرالدین حسینی (ره)، «علوم انسانی اسلامی»، انتشارات داخلی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم (باتک اطلاعات، کد پژوهشی ۲۰۳).
- ۵- ر.ک: «پیرامون وحی و رهبری»، نشر اسراء، قم ۱۳۶۹، ص ۳۰۰.

حق را در تاریخ به دست گیرد همان گونه که تاکنون گرفته است. پس در یک موضع «حاکم و محکوم» مطرح است و در موضوع دیگر صحبت از «تفکیک» خواهد بود. از منزلت تاریخی که به مساله نظر کنیم علوم انسانی اسلامی حاکم بر تغییر و تکامل خواهند بود و علوم انسانی غرب هم که علوم الحادی‌اند، محکوم هستند. به تعبیر مرحوم استاد حسینی (ره): «هر دینی که نتواند «معادله» تولید کند باید بپذیرد که مکتبی حکومت کند که معادله دارد».

۴- راهکارها و چگونگی ایجاد تحول در علوم انسانی

در وضعیت کنونی، علی‌رغم کوتاهی‌ها و کم‌لطفی‌های برخی از فرهیختگان در پیگیری تولید علوم انسانی، بحمدالله ظرفیت اجتماعی در این خصوص به حدی رسیده است که امکان ایجاد تحول در علوم انسانی دور از ذهن نیست. عموم اساتید و دانش‌آموختگان حوزوی و دانشگاهی بویژه کارشناسان علوم انسانی که قدرت فهم و درک بیشتر و بالاتری نسبت به زوایا، پیچ و خم‌ها، و معایب و محاسن این علوم را دارا هستند،

نیروها و سرمایه‌های ارزشمند جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در این میدان به حساب می‌آیند؛ مشروط به این که با تدبیری تازه، از توان فزاینده آنها در ایجاد نهضت علمی جدید استفاده شود. در این باره می‌توان راهبردها و راهکارهای نظری و عملی ذیل را پیشنهاد کرد:

- ایجاد «نهضت نقد و ارزیابی علوم انسانی»

در گام نخست، باید نهضت گسترده‌ای در حوزه و دانشگاه برای نقد علوم انسانی و مبانی و خاستگاه‌های غربی آن، با هدف افشاگری و سلب اعتماد روحی و ذهنی از این علوم راه بیفتد و در کنار آن، کرسی‌های آزاداندیشی نیز برگزار شوند. در این خصوص می‌توان با همکاری پژوهشگاهها و تشکل‌های مختلف، چرخه و شبکه علمی و مدیریتی نوینی تعریف گردد که اولاً، اندیشه‌های تولیدی در ساحت علوم انسانی را گرد آورد؛ ثانیاً، اندیشه‌های تولید شده را ارزیابی کند؛ و ثالثاً، به صورت علمی و عملی، از دیدگاه‌های ارزیابی شده، بهره‌برداری نماید.

- تولید نرم‌افزار و روش نقد علوم انسانی

همراه ایجاد بسیج نقد و ارزیابی علوم انسانی، باید به «روش نقد علوم انسانی» نیز دست یافت و با آن ابزار، علوم انسانی رایج را نقد کرد. این نرم‌افزار باید بتواند کارایی خود را در نقد روبناها و تهذیب مسایل ظاهری، و نیز در عرصه تحلیل و نقض زیربناهای علوم انسانی و تئوری‌های پیشینی و ربط روبناهای به زیربنای آنها به اثبات برساند. روش نقد علوم انسانی باید قادر باشد علاوه بر ورود به نقد گزاره‌ها و نظریه‌ها،

در وضعیت کنونی، علی‌رغم کوتاهی‌ها و کم‌لطفی‌های برخی از فرهیختگان در پیگیری تولید علوم انسانی، بحمدالله ظرفیت اجتماعی در این خصوص به حدی رسیده است که امکان ایجاد تحول در علوم انسانی دور از ذهن نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی